اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در آن جلسه قبلی چون يک مختصری از عبارت اين کتاب­ها راجع به کتاب مناقب الرجال يا رجال ابی جعفر محمد ابن احمد ابن يحيي صاحب نوادر الحکمه خوانده شده حالا دو مرتبه عبارت ايشان را بخوانيد که تقريباً اين جلسه کلاً از اولش راجع به همين کتاب محمد ابن احمد باشد، البته محمد ابن احمد ابن حيي ابن عمران اشعری قمی که جدش عمران است عمران ديگر از خاندان اشاعره معروف قم است که وقتی نسب به او می­رسد ديگر تمام است ايشان جزء مشاهير قم است در زمان خودش و کتابی به نام نوادر الحکمه داشته که انشاءالله در مباحث فهرستی راجع به اين کتاب صحبت می­کنيم چون اين کتاب خيلی صحبت دارد انصافاً و ارزش هم دارد يعنی انصافاً تأثيرگذار است و انشاءالله در آن­­جا متعرش می­شويم آن وقت ايشان به خاطر شهرتی که در اين قصه داشت در آثار قمی­ها مثل مرحوم کلينی مثل مرحوم صدوق مثل آثار ديگران از خود ابن الوليد شروع بکنيم بياييم تا به بعد، بعدها مرحوم نجاشی مرحوم استاد ايشان ابن نوح مرحوم شيخ طوسی در مجموعه حديثی ما مثلاً در من لايحضر بگيريد شما تا کتب بقيه صدوق تا تهذيب، استبصار تا کافی در مجموعه حديثی ما ايشان خيلی عنوان دارد و غالباً هم با عنوان محمد ابن احمد ابن يحيي گاهی اوقات هم ابن عمران اضافه می­شود غالباً اين جوری است چون شهرت دارد خيلی جاها هم به عنوان محمد ابن احمد است به همين دو اسم اکتفاء می­کند،

س: فقط محمد

ج: بلی محمد، بعض جاها هم اين قدر شهرت دارد به محمد اکتفاء می­کنند عن محمد اين قدر می­خواهم بگويم شهرت ايشان،

س: منصرف به ايشان می­شود

ج: که با طبقه کاملاً واضح است که مراد ايشان است چون خيلی شخصيت بزرگی هم هست کتابش هم مهم است لذا اين چون يکی از مصادر رجالی را کتاب ايشان نوشتند ديگر ما از اول بحث عبارت اين آقا را بخوانيد،

س: بلی ايشان در صفحه 18 و شماره 17 نوشتند که مناقب الرجال فهرست شيخ صفحه 408 شيخ طوسی در فهرست کتاب نوادر الحکمه را از جمله آثار اين مؤلف شمرده است که مشتمل بر چند کتاب از جمله مناقب الرجال است اين تعريف ايشان درست است يعنی تعبير ايشان چون در آن زمان رسم بوده که مثلاً کتاب واحد دارای کتب به جای ما می­گوييم مثلاً فصول ابواب مختلف بوده مثل کتاب کافی مرحوم شيخ طوسی کل ابواب را آورده يکی از کتاب­های ايشان مناقب الرجال است راست است و طبق قاعده همان زمان هم تمام اين کتب را با پيشوند کتاب آورده کتاب الطهارة، کتاب الصلاة، کتاب الحج، کتاب مناقب الرجال اين طوری با عنوان کتاب نقل کرده که از کتاب نوادر الحکمه است يعنی معلوم می­شود که کتاب نوادر الحکمه در اصطلاح آن زمان جامع مانند بوده مثل جامع کافی مثل جامع بخاری جامع صحيح بخاری جامع صحيح مسلم، من چندبار عرض کردم اصطلاحاً اگر کتابی را می­نوشتند که در برگيرنده احاديث در موضوعات مختلف است جامع بهش می­گفتند يکی در صلاة بود يکی در طهارت بود اين نه در همه ابوابی که حديث داريم جمع می­کرد اين را می­گفتن جامع ما اصطلاحاً در فارسی بهش بيشتر می­گويم مجموعه، اين يک مجموعه­ای است يعنی جامع صحيح ايشان بخاری کاری که کرده تمام احاديث را در رشته­های مختلف از کتب فقه بگيريد عقايد بگيريد ايمان و کفر بگيريد علم و البته حالا ايمان و کفر دارد، باب مثلاً فرض کنيد قيامت بگيريم باب نمی­دانم تفسير بگيريم باب تاريخ بگيريم باب فضائل بگيريم باب زهد بگيريم همه ابواب در همه کتاب­­ها ايشان چون جمع کرده بهش می گفتند جامع و نوادر الحکمه هم تقريباً کتاب جامعی است حدود بيست و دو کتاب بوده که مرحوم شيخ يکی يکی اسم برده يکی از آن کتاب­­ها مناقب الرجال است در اين کتاب ايشان بلی بفرماييد،

س: دنباله­اش فرمودند در رجال نجاشی در شرح حال اين مؤلف به کتاب نوادر الحکمه اشاره شده

ج: عرض کرديم اشاره نشده تصريح شده،

س: بلی تصريح به نوادر الحکمه شده،

س: تصريح شده له کتاب آورده اسم کتاب

س: ديگر اسم مناقب به اين­که يک بابش اين است نيست

ج: اصلاً نه اين­که مناقب الرجال را نياورده اصلاً ابواب النوادر را ندارد

س: هيچ کدام را نگفته،

ج: اين عبارت ايشان مشعر اولاً اشاره نيست و تصريح است ايشان نوشته له کتاب نوادر و کتاب­های ديگر دو سه­تا کتاب ديگر به ايشان نسبت داده که من عرض کردم فعلاً معلوم هم نيست که اين­ها در اختيار اصحاب بوده آنی که مسلم در اختيار اصحاب بوده همان کتاب نوادر الحکمه آن وقت مرحوم نجاشی کتاب نوادر الحکمه را اسم نبرده يعنی مرحوم نه اين­که،

س: ابوابش را اسم نبرده

ج: اصلاً کلاً کتبی حالا مثلاً فکر می­کنم کافی را بياريد ابوجعفر محمد ابن يعقوب از کتاب نجاشی را بياريد ايشان تمام کتاب کافی را اسم برده نجاشی، کتاب العقل و الجهل، کتاب العلم و الجهل يکی يکی اسم برده بيار آقا علی­رضا آن يعنی گاهی اوقات ايشان يک مجموعه­­ای را که می­آورد همه کتاب­ها را می­­آورد اين­جا اصلاً کلاً اسم نبرده فقط گفته نوادر الحکمه همين اکتفاء کرده به نوادر اشاره هم نکرده صراحتاً اسمش را برده چون کتاب کاملاً مشهور بوده جزو کتاب­­های بسيار مشهور در قرن سوم است، انشاءالله تعالی ما در قرن سوم که برسيم در مجموعه حديثی اين­ها توضيحات می­دهيم مثلاً چند شب ممکن است راجع به نوادر الحکمه جداگانه بحث بکنيم از بس اين کتاب تأثيرگذار است،

س: در

54: 5

نوادر الحکمه را از نجاشی آورده، چه بخوانم آن موقع

ج: اسم نبرده کتاب­هايش را نوادر الحکمه و کتاب فلان واو دارد

س: ابوابش را اسم نبرده

ج: اصلاً ابوابش اسم نبرده،

س: فقط گفته و هو کتاب حسن کبير يعرفه يا يُعِرفه

ج: نه يَعرفه القميون بدبة الشبيب و الشبيب فامی فی قم

س: و له کتاب ملاحم و کتاب الطير و کتاب

15: 6

ج: دقت فرموديد اختلاف الحديث

س: مقتل الحسين کتاب الامه کتاب المزار،

ج: مزار اين به اصطلاح کتاب­های ديگری است غير از نوادر الحکمه ايشان شايد خيال کرده مثلاً نجاشی اسم نبرده نجاشی اصلاً کتاب النوادر الحکمه اسم شيخ طوسی اسم می­برد فهرست شيخ را بياريد ايشان يکی يکی به نظرم آخرش هم می­گويد اثنان و عشرون کتاب اصلاً

س: بلی عدده اثنان و عشرون کتاباً

ج: يعنی مرحوم شيخ طوسی کاملاً تصريح می­کند مناقب جزو همين کتاب نوادر الحکمه است يعنی بعد از اين­که اين­ها را حالا آدم ممکن است تصور بکند مثلاً مناقب الرجال در مقابل نوادر الحکمه و کتاب مناقب نه بعد می­گويد العدد مجموع العدد اثنان و عشرون کتاب اصلاً تصريح می­کند که کل کتاب نوادر الحکمه بيست و دو کتاب است دقت می­­فرماييد اصلاً مرحوم نجاشی اين کار را حالا محمد ابن يعقوب را هم بياريد نجاشی اسم کتاب­های کافی را به نظرم برده اگر محمد ابن يعقوب را بياريد کتاب العقل و الجهل، کتاب العلم و الجهل کتاب التوحيد همين جور يکی يکی اسم می­برد اين در آن زمان متعارف بوده خود بخاری نمی­دانم الآن کتاب­های بخاری سی و هفت­تاست يا پنجا و هفت­تا خود اين من خيلی مأنوسم با اين مفتا کنز السنه چون شماره زده شماره کتاب­های بخاری الآن در ذهنم عددش نيست،

س: در بين سنی­­ها معروف است به جامع، جامعی

ج: اصلاً اصطلاح است جامع،

س: بلی

ج: الجامع الصحيح غير از بلی آقا

س: در محمد ابن يعقوب که شماره 1016 صفحه 377 ايشان در مورد کتاب فرموده است: صنف الکتاب الکبير المعروفة بالکلينی يسمی الکافی فی عشرين سنه، شرح کتبه کتاب العقل کتاب الفضل

ج: ببينيد اين کتاب مراد فصل است يعنی نه اين­که يک کتاب مستقلی به اسم عقل دارد يکی به اسم کافی دارد اين­ها ابواب، اين در اين­جا مرحوم نجاشی توضيح کافی برای کتاب کافی داده بواب،

س: چون معروف نبوده

ج: چه آقا؟

س: چون معروف نبوده توضيح می­داد به ابواب

ج: نه

س: مبادا ديگر معروف بوده ديگر توضيح نداده

ج: نه حالا ننوشته، البته نوادر خيلی معروف است کتاب معروف است نوادر الحکمه ما اصولاً مجموعه­ای نوادر چندتا داريم که حالا انشاءالله اين بحث را هم بعد انجام بايد بدهيم اصلاً ارزيابی بکنيم کتب نوادر را انشاءالله هم نوادر داريم هم النوادر داريم نجاشی گاهی می­گويد نوادر، شيخ طوسی نوادرش کم است نجاشی بيشتر است بدون الف و لام، با الف و لام دارد نوادر بدون الف و لام دارد اين­ها را بايد توضيح بدهيم در ميان­ اين­ها فقط يک کتاب نوادر المصنفين است و نوادر الحکمه هست و همين کتاب است ديگر کتاب ديگر به اسم نوادر الحکمه نداريم به اسم نوادر، نوادر حالا نوادر اگر اسم باشد چون احتمال می­دهيم نوادر بدون الف و لام وصف باشد اسم نباشد النوادر اسم باشد اشهر نوادر آن زمان هم نوادر ابن ابی عمير است که شش جلد بوده، نوادر احمد اشعری است اين ها جزو اشهر کتب نوادر و اما نوادر الحکمه منحصر در اين کتاب است نوادر الحکمه، نوادر المصنف يا مصنفين منحصر است در کتاب محمد ابن علی ابن محبوب، نوادر صحيح الحديث هم داريم اين نوادر صحيح الحديث را به نظرم شيخ طوسی آورده ببينيد نوادر صحيح الحديث نجاشی باز اسم را اشتباه آورده حق با شيخ طوسی اين مقارنه انشاءالله تعالی ما در بحث فهرست که می­­آييم يک مقارنه­ای بين نجاشی و شيخ اين دوتا فهرست را انشاءالله با همديگر مقارنه می­کنيم چون يکی از کارهای ما در فهرست همين کار تطبيق بين فهرستين است چون بين­شان عموم و خصوص من وجه است اين­ها را توضيح اين نوادر صحيح الحديث به نظرم در فهرست شيخ آمده،

س: نجاشی به اين شکل است حسن ابن علی ابن نعمان مولی بنی هاشم علی ابن نعمان الاعلم ثقه ثبت

ج: اعلم می­دانيد کسی است که لب بالايش شکاف دارد اعلم در اين­جا مراد اين است اين لب بالايش شکافته شده،

س: اعلم؟

ج: اعلم، تا حالا نشنيده بودی

س: اعلم علماء

ج: مرادش اعلم علماء نبوده

س: بزرگواری می­گفت به يک کسی می­خواهد بگوييم بی­­سواد است بگوييد مطابق اصل ديگر به­شان بر نمی­خورد ديگر،

ج: اين حسن ابن نعمان المعروف بالاعلم ايشان چون لبه بالايش شکاف شکاف بين لبه ايجاد شده بود بهش اعلم چون تا حالا اين لفظ را نشنيده بوده حالا خيال کرده مرادش اعلم علماست اعلم يعنی اين، بفرماييد آقا

س: له کتاب نوادر له کتاب نوادر صحيح الحديث کثير الفوائد اخبرنی ابن نوح

ج: پس شايد شيخ باز يکی­شان کامل آورده اسم کتاب را

س: ايشان نوادر صحيح الحديث

ج: پس اين مال نجاشی من اشتباه کردم، همين را حسن ابن علی ابن نعمان در شيخ بياريد يکی­شان ناقص آورده حالا من معلوم شد بر عکس فهميدم چون من يک کاری شروع کردم آن­جاهای که مرحوم شيخ در فهرست نادر دارد اين­ها را ورداشتم استخراج کردم رسيدم به اسم اين آقا تعجب کردم از اين، ديدم مرحوم نجاشی نه نجاشی درست آورده حالا در ذهنم اين طور، بخوانيد آن عبارت حسن ابن علی ابن نعمان، خود علی ابن نعمان لقبش اعلم است آن خيلی هم مرد بزرگواری است علی ابن نعمان جزو اجلاء اصحاب است بفرماييد، نيامده

س: کل کامپيوتر من

ج: خيلی خوب حالا باشد پس برگرديم به بحث خودمان اينی که ايشان فرموده نجاشی نياورده نجاشی اصلاً اسمای کتاب­­ها را نياورده اين مهم اين عبارت است که مثلاً اسم اين کتاب در نجاشی نيامده در شيخ چون اين­ها اثر دارد

س: اين نقص است ديگر

ج: يعنی می­خواهد بگويد که شايد اين کتاب ثابت نيست چون شيخ آورده نجاشی نياورده،

س: خب اين می­­دانيد چه کرده؟ ابوابش را نياورده

ج: اصلاً کلاً ابواب نوادر الحکمه را نياورده دقت فرموديد پس اين نقض نيست در حقيقت گفت که گفت المثبت زائد است بر آنچه نافی يعنی آن اصلاً ذکر نفی هم هم نکرده ذکر نکرده اصلاً کلاً در حد نفی نيست اين راجع به اين مطلب در اين جلد ده الذريعه اگر خدمت­تان هست، جلد ده الذريعه اگر داريد، اين صفحه 142 ايشان هم يک تعبيری دارد، البته ايشان حالا عبارت ايشان را تمام کنيد اين چون نکته لطيف ديگر هم در اين عبارت من اول اين مقدمه،

س: ايشان گفته است که تهرانی که کتاب مناقب الرجال را در ذريعه جلد ده به عنوان رجال محمد ابن احمد ابن يحيي و نيز با عنوان مناقب الرجال در جلد 22 فهرست نموده است،

ج: نه ببينيد جلد 22 شماره زده جلد دهش نزده، اين کاری درستی است اين کار مرحوم تهرانی درست است چون تکرار است يعنی مرحوم آقای تهرانی ملتفت بوده که اين تکرار است در جلد ده شماره نزده اين آقا هم کاری خوبی کرده اين آقای که اين کتاب را نوشته اگر دقت کنيد در جلد 22 شماره را هم ذکر کرده اين­ها ظرافت­های کاری است که من می­گويم برای اين­­که دقت بکنيد در جلد دهش شماره نزده دقت می­کنيد،

س: بلی

ج: اين اولاً اين آقای که نقل کرده کاری خوبی کرده يکی را شماره نقل نکرده يکی را کرده و اين در حقيقت تابع تهرانی مرحوم آقای حاج شيخ آقابزرگ شده حاج شيخ آقابزرگ در جلد ده که نوشته رجال شماره نزده جلد 22 که نوشته مناقب شماره زده و کار درستی است چون گاهی از اين تسامحات دارد مرحوم آقای تهرانی اما اين ­جا انصافاً مراعات کرده يک شماره زده دوتا کتاب يکی اند اين راجع به اين حالا بفرماييد اين عبارت خود مرحوم آقای حاج شيخ آقابزرگ

س: عبارت آقابزرگ در جلد ده اين است صفحه 142 آن بدون شماره

ج: آخرش

س: فرمودند رجال محمد ابن احمد ابن يحيي الاشعری

ج: رجال ابی جعفر ندارد

س: عرض شود حالا رجال محمد ابن يحيي الاشعری

ج: پس ابوجعفر در مناقب الرجال دارد يک­جای ابوجعفر،

س: اين­جا تعبيرش اين است رجال محمد ابن احمد ابن يحيی الاشعری القمی صاحب نوادر الحکمه عدّ شيخ طوسی من تصانيفه کتاب مناقب الرجال اين هم اشتباه مرحوم

س: اشتباه شيخ طوسی

ج: بلی

س: صحيحش من ابواب نوادر الحکمه­اش است

ج: اما الحمدلله اين کتاب اين مأخذ شناسی در اين اشتباه واقع نشده مرحوم آقای شيخ آقابزرگ احتمالاً اين مطالب را اوائل جوانی نيست شايد ديده کتاب نوادر الحکمه و هو يشتمل کتاب فلان کتاب فلان، کتاب مناقب رجال خيال کرده کتاب مناقب الرجال جداگانه ايشان تأليف کرده کتاب مناقب الرجال يک فصلی از نوادر الحکمه است نه اين­که عده شيخ طوسی من تصانيفه مناقب اين جزو عد من تصانيفه نيست عد شيخ طوسی من فصول نوادر الحکمه از ابواب نوادر الحکمه کتاب مناقب الرجال درست است اين مطلب اصل مطلب درست است اما تصنيف نه، اين راجع به اين مطلب راجع به عبارت­های که اين­جا آمده تا حالا برسيم به اصل مطلب اين اجمال مطلب.

س: چا­پ­های نجاشی و شيخ طوسی هم خيلی منقح و قشنگ نبوده آدم قاطی می­کرد معمولاً

ج: بلی اما به هر حال ايشان عده دارد اين عده ايشان هم درست نيست کار فنی نفرموده،

س: بلی

ج: خب برگرديم به مطلب من قبل از اين­که وارد اين بحث بشوم يک نکته­ای را عرض بکنم که اين البته به نظر من پی­گيری بشود خوب است خيلی خوب است ببينيد ما الآن کتاب را که مرحوم اين آقای نوادر الحکمه نوشته اسمش را مناقب الرجال نوشته مراد از رجال هم در اين­جا روات حديث است مناقب روات فرض کنيم مثلاً تقريباً معاصر ايشان حالا يک نيم طبقه­­ای قبل از ايشان، بخاری چون ايشان درباره نوادر الحکمه نوشته متوفای 280 من که خبر ندارم از کجا اين را گرفته، يادم نمی­آيد به هر حال بخاری متوفای 256 است به هرحال اين­­ها با هم نزديک اند اين به اصطلاح کتاب نوادر الحکمه اشعری تقريباً زمان بخاری را قطعاً درک کرده باهم رابطه­ی ندارند اما به هر حال در يک زمان اند، در بخاری در جامع حديثی يک فصلی دارد به نام فضائل کتاب الفضائل که فضائل صحابه را دارد ديگران هم دارند مسلم هم دارد بخاری هم دارد فضائل ما عنوان مناقب قبل از اين، بعد از اين هم داريم مثل منقبه ابن شاذان که بعد از اين رتبه است مثل مناقب ابن شهرآشوب که خيلی بعد است و در کتاب آقای شيخ آقا بزرگ در همين جلد 22 خيلی مناقب هست اين ديگر احتياج به يک کاری داشت که من برگردم اولين کسانی که مناقب نوشتند که اند؟ و اولين کسانی که فضائل نوشتند؟ چون ظاهراً در اول خيلی تعمد نبود مثلاً ايشان که شيعه بود نوشت مناقب الرجال بخاری که سنی بود نوشت کتاب الفضائل که فضائل الصحابه هم درش آمده دقت می­کنيد، اما ظاهراً تدريجاً اين عنوان پيدا می­کند اين عرض کردم ربطی به کتاب ندارد اين يک بحث اجتماعی است که به نظر من روش کار بشود بعد تدريجاً عنوان پيدا می­­کند يعنی مثلاً اين شهرآشوب عمداً مناقب می­آيد يعنی تدريجاً به يک نکته می­رسيم خيلی عجيب است آن نکته اين است تعبير مناقب می­شود مال شيعه فضائل می­شود مال سنی اين خيلی، حالا اين از کجا اين که قرن سوم است اين دوتا که قرن سوم اند ميانه­های قرن سوم، ايشان مناقب الرجال دارد او فضائل صحابه و اين­ها خب اين که واضح است فکر نمی­کنم اين­ها اول باشند حالا بايد بگرديم باز پيدا بکنيم که است؟ مناقب اين بايد يک وقت ديگر من نگاه بکنم و اگر اين کتاب النقض دارين مال محمد عبدالجليل رازی ايشان در آن­جا که در قرن ششم است تعبير می­کند فضائليان ری،

س: همان سنی­­ها

ج: سنی­ها، معلوم می­شود اين دراويش که در بازار راه می­افتادند و شعر می­خواندند آن­های که در فضائل صحابه می­خواندند فضائلی به ايشان می­گفتند چون می­گويد مناقبيان قم اين­های که در

س:

56: 17

ج: شيعه­ها مناقبی بودند سنی­ها فضائلی بودند اين يک نکته اجتماعی که ربطی به، چون کتاب مناقب رجال را ديدم يک البته آن قرن ششم است اين قرن سوم است نمی­خواهم بگويم به اين ربطی دارد نمی­فهمم اين از کجا شروع شد در شيعه و سنی که يواش يواش آن­ها شدند مناقبی اين­ها شدند فضائلی، حالا از کی هم شروع نمی­دانم؟ الآن نمی­توانم نسبت بدهم

س: دکتر مناقبی را هم می­گفتند از اولاد ابن شهرآشوب است،

ج: برای چه بابا؟

س: متن­شان يک خرده متفاوت است بخوانم؟

ج: بخوان چه اشکال دارد،

س: کتاب نقض، همان قسمت متن صفحه 77 آن که گفته است رافضيان اين همه مناقب­ها بدان خوانند،

ج: رافضيان مناقب­ها بدان خواند

س: تا عوام الناس و کودکان ديگر طوائف را از راه ببرند و فرا نمايند که آنچه که علی کرد مقدور آدمی نبود و صحابه همه دشمن علی بودند اما جواب اين کلمات که مناقب برای فريفتن عوام و کودکان ديگر طوائف کند دروغ ظاهر و بهتان عظيم است و دليل بر اين آن است که اگر غرض اين بودی از خواندن مناقب بايستی که به قم و کاشان و آبه و بلاد مازندران و سبزوار و ديگر بقاع که الا شيعه نباشند،

ج: اين خيلی کتاب لطيفی است اين به مراکز شيعه را نشان می­دهد خيلی مهم است اين بلی

س: و معلوم است که آن­جا بيشتر خوانند پس غرض مناقبيان و فضائليان

ج: می­بينيد فضائليان، مناقبيان شيعه اند يک­­جای ديدم ديگر اين فضائليان ری، چندجا دارد آن در آن عبارت،

س: غرض هردوشان چه است، غرض مناقبيان

س: آن کس باشد از آنچه حوالت کرده است که به مذهب اهل حق تقليد و تعليم باطل است و آن مذهب باطنيان و مجبران است که قول را بهره­ای باشد در دانستن حق،

ج: نه جای ديگر هم دارد فضائليان، فضائليان، فضائلی فضائليان اين تعبير را من در اين کتاب النقض ديدم معلوم شد که مناقبيان در حالا من نمی­فهمم اين کتاب در قرن سوم تأثيرگذار بوده، که اين مثلاً مناقب الرجال نوشته او فضائل الصحابه دارد اصلاً يک کتابی هم ما قبل از اين يک کتابی هم به احمد ابن حنبل چاپ کردند خوب هم چاپ کردند فضائل الصحابه ليکن فکر نمی­کنم کتاب مال احمد ابن حنبل باشد اصلاً مال پسرش هم عبدالله نباشد مال شاگرد عبدالله قطعی است فکر می­کنم مال آن است حالا به هر حال وارد آن بحث نشويم،

س: اين شبيه بحرينی و بحرامی به شيعه­ها می­گويند بحرينی

ج: بلی بلی بحرانی بحارينه، به عرب­ها چون بحارينه می­گويند به عجم يک چيز ديگر شبيه بحرانی مثلاً به ايرانی الاصل به اصطلاح مثل مدينی و مدنی مدنی آنی است که اهل مدينه است و در مدينه مانده مدينی آنی است که اهل مدينه است و از مدينه در آمده به آن می­گفتند مدينی اصلاً بين مدينی و مدنی فرقش اين جوری بود حالا به هر حال اين­­ها در تاريخ ذکر شده عرض کنم حضور با سعادت اين يک نکته­ای بود که حالا اين می­خواستم اين نکته را هم عرض بکنم که حالا اين از کجا پيدا شده اجمالاً ما مناقبی داريم البته اين الآن مراعات نمی­شود الآن کسی اصلاً اگر من نمی­گفتم کسی هم خبر نداشت، همين مرحوم آقای فيروزآبادی کتابی دارد به نام فضائل الخمسه، اصلاً تعبير به فضائل کرده فضائل الخمسه من الصحاح سته،

س: شايد اين­جا اين عبارت مد نظرتان بوده می­گويد و آنچه گفته است در آخر عمر بلعميد را به علت

25: 21

شکلش بگشت انصاف آن است که به اصفهان و همدان و ساوه و قزوين و بلاد آذربايجان

ج: اين­ها همه بلاد سنی اند

س: و ديگر بقاع که سنيان باشند و فضائل خوانان

ج: فضائل خوانان

س: آنچه مسلم است اين است که ابوطاهر به دسته­ای از سنيان تعلق داشت که ايشان را فضائليان می­خواندند اين فضائليان در برابر مناقبيان شيعه بود

ج: که نوشته اين را؟

س: در ويکی پديا ابوطاهر ترسوسی در توضيحش نوشته،

س: نه مصدرش

ج: نه مصدر من از کتاب نقض اين قرن ششم است اين کتاب

س: آن وقت ايشان در ادامه تعبيرش را يک کمی به کار می­برد می­­گويد و فضائل خوانان هرگز علت و جنون و جزام و فارج و برص و غير آن نباشد و هيچ سنی و فضائلی بدين علت نمرده است

ج: اين اصلاً حرف آن سنی است، آقا آن اصل کتاب فضايح الروافض است اصل کتاب سنی ايشان جوابش

25: 22

النواصب يا النقض است نقض بر رد آن، خيلی هم قشنگ آورده انصافاً اين کتاب را چون يکی از خوبی­هايش اين است که متن کتاب سنی را کامل از بسم­الله­اش شروع کرده آورده الحمدلله

39: 22

سپاس و انصافاً آن کتاب سنی اگر الآن جمع بشود يعنی هست کتاب موجود است و ترجمه عربی بشود عيناً وهابی زمان ما يعنی هيچ با اين وهابی­ها فرقی ندارد و محمد عبدالله الجليل خيلی قشنگ جواب داده انصافاً بينی و بين الله و چه نکات ظريف تاريخی دارد اين کتاب يکش هم قصه­ای فضائليان و مناقبيان روشن شد من هدفم اين بود،

س: حاج آقا اين کتاب فضائل اميرالمؤمنين سه جلد است،

ج: بلی

س: اين هم خب به مسامحه اين جوری چه می­کنند؟

ج: بلی به مسامحه نوشتند ديگر من می­خواهم نيست ديگر آن رفت آن عادت رفت حالا هرچه بود، همين خب فضائل الخمسه تازه نوشتند خب باهم آشنا بوديم آقای فيروزآبادی ليکن مع ذلک کله الآن ديگر اين اصطلاح نيست اين چون مناقب الرجال نوشته آن­هم فضائل الصحابه من فکر می­کنم اين­ها اوائل کار بوده اين­ها قرن سوم اما ريشه­اش کجا بوده نمی­دانم؟ اين قرن سوم رسيده به قرن ششم چطوری شده آن را هم نمی­دانم من فقط اين نکته را عرض کنم اين هم وارد بحث ما نبود، هيچ ربطی به کتاب نوادر و اين­ها نداشته من يک نکته تاريخی در وسط می­خواستم عرض بکنم که يک مدتی در تاريخ اسلام اين نکته بود و الآنش هم نمی­دانم آيا اين کار مثلاً در عراق هم بود در مصر هم بود يا فقط اختصاص به بلاد ايران داشت بلاد عجم ايرانی­ها اين طور بودند فضائلی و مناقبی و الآن در ذهنم نيست عرب­ها هم اين طور بودند، مثلاً در مصر اين طور بود، فضائليان باشند الفضائليون و المناقبيون، همچون اصطلاحی را الآن در ذهنم نمي­آيد در عجم چرا اما در دنيای عرب الآن در ذهنم نمی­­آيد اين هم راجع به اين.

برگرديم به بحث خودمان راجع به همين کتاب مناقب الرجال مرحوم محمد ابن احمد اولاً من اين مطالب را در ضمن نکات اولاً معلوم شد که اين جزء از کتاب نوادر الحکمه است و به تعبير مرحوم نجاشی که دقيقاً نام کتب را برده 22 کتاب است که يکش اين است کتاب نوادرالحکمه را انشاءالله توضيح می­دهيم قسمت­های از اين کتاب بعضی وقت­هايش اصلاً کلاً به ما نرسيده مثلاً يک قسمتی در اختلاف حديث دارد يکی از زيدی­­های يمن نقل کرده آن اصلاً هشت­تا حديث آورده از کتاب اختلاف الحديث همين نوادرالحکمه حتی يکدانه از آن­ها هم دست ما نيست نمی­دانم چرا به هر حال کتاب کم و زياد دارد انشاءالله بايد توضيحاتش را ابحاثش در محل خودش متعرض بشويم معلوم می­شود مثل فرض کنيم مثلاً فضائلی را که در کتاب بخاری بوده در اين­جا هم فصل را در مناقب رجال قرار داده نکته دوم اين است که اصولاً اين که يک کسی يک فصلی از کتابش راجع به مثلاً مناقب باشد تاريخ باشد تراجم باشد فصل­های ديگرش مثلاً فقه باشد، اصطلاحاً به اين کتاب اين رشته را نمی­گويند نمی­گويند مثلاً در رجال کتاب نوشته اينی که ايشان اين را يک کتاب در رجال اين را اصطلاحاً بهش می­گويند مثلاً يک فصل کتاب هم مشتمل بر تراجم است مناقب بيشتر تراجم است جنبه­های رجالی و روايي نيست بيشتر جنبه تراجم است که حالا روشن می­شود حالا بعد هم مطلب را می­کنيم مثلاً ببينيم حالا من باب مثال می­خواهم عرض کنم بخاری جامع صحيح دارد يک فصلش هم فضائل است از آن ور هم کتاب تاريخ دارد اين رجال است کسی نمی­آيد بگويد صحيح بخاری رجال دارد رجال را نسبت نمی­دهند ايشان جداگانه رجال دارد لذا اين جور جاها را بايد بگوييم مثلاً قسم رجال يا قسم مناقب الرجال از کتاب نوادرالحکمه اين را کتاب مستقل بهش نسبت دادن و عنوان دادن اين خودش عنوان فنی نيست بلی نکته ديگری در بين است ما آمديم گفتيم مراد ما از مباحثی که اين­جا مطرح می­­کنيم مصادری که قبل از شيخ و نجاشی بوده و فايده رجالی داشته و در اختيار اين­ها بوده اگر مراد با اين هدف وارد بشويم بلی اين کتاب جزو اهداف ماست، آن هم نه به خاطر مناقب الرجال کل کتاب نوادر الحکمه تأثيرگذار است يعنی کتاب نوادر الحکمه به جميع ابوابش هم در اختيار نجاشی هم در اختيار شيخ بوده، اصلاً اصحاب رو آن کار کردند قبل از شيخ و نجاشی روش کار کردند و آن کتاب روش کار شده تا زمان ما اين ديگر احتياج به زمان نجاشی ندارد آنچه که ما الآن مثلاً از بخش مناقب الرجال اين کتاب داريم حتی الآن هم محل استفاده ماست همين الآنش هم محل استفاده است همين الآن نه تا زمان نجاشی ليکن نه عنوان مناقب الرجال به عنوان نوادر الحکمه چون کتاب نوادر الحکمه يک کتاب اساسی بوده يک کتاب محوری بوده در قم مثل وسائل الشيعه وسائل الشيعه خب الی الآن هم ماشاءالله با اين­که جامع الاحاديث نوشته هنوز هم محل مراجعه خب در آخرش در خاتمه يک فصل را به رجال اختصاص داده همين وسائل الشيعه هم مثل همان است ديگر يک کتاب حديثی است يک قسمتش مربوط به رجال است اين را ما اصطلاحاً حالا تصادفاً ما تأثرمان به رجال وسائل الشيعه هم خيلی کم است يعنی فرض کنيم مثل آقای خويي و اين­ها وثقه صاحب، چرا؟ چون وسائل غالباً يا از نجاشی گرفته يا از شيخ گرفته يا علامه گرفته تمام شد به خود وسائل کمتر مراجعه می­شود يک دو سه مورد هست که مثلاً در وسائل نکته­ای هست که می­گويند مثلاً شايد در نسخه ديگری بوده چنين و چنان و الا کتاب وسائل الشيعه، بعض جاها هم که اگر ثلاً توثيق صريح ندارد مثلاً می­گويد يستفاد توثيقه و الا الآن ما مراجعات خاصی در کتب رجالی ما با اين­­که کتاب وسائل الشيعه کاملاً محل مراجعه هست يعنی کاملاً کتابی است که بهش مراجعه می­کنيم نوادر الحکمه در آن زمان مثل وسائل الشيعه است و اين­که ايشان قسمتی را اختصاص داده به مناقب الرجال اين درست است و بيشتر هم جنبه­ای تراجم دارد حالا من توضيحاتش را عرض می­کنم و انصافاً قسمت­های معتنابهی از اين بخش به ما رسيده اين انصافش هست يعنی قسمت­های معتنابهی را ما الآن از اين کتاب در رجال کشی داريم با اين که رجال کشی اختصار است اصل نسخه پيش ما نيست شايد در نسخه اصل حتی از اين مقدار بيشتر بوده،

س: يعنی اين قسم چون مناقب الرجالش است که کشی نقل می­کند،

ج: اسم نمی­برد اما واضح است مناقب الرجال است

س: قاعدتاً بايد از مناقب الرجال باشد

ج: بلی مناقب الرجال و قسمت­های از اين مقداری که در کشی هست در کافی هم آمده يعنی کاملاً واضح است که از همين بخشی مناقب الرجال است و تاريخش هم تا حدی زيادی واضح است يعنی اين کتاب در نسخه پيش مرحوم کشی يک جاهايش اشکال دارد البته اين رجال کشی الآن خيلی بهم پاشيده است يعنی واقعاً جمع و جور کردن اين فعلاً به حسب ظاهر منحصر در بقيت الله است و الا تمام علمای رجال معاصر هم جمع بشوند اين کتاب جمع و جور کردنش خيلی مشکل است،

س: ولی مواد خوبی است

ج: اما کتاب مفيديه فوق العاده مفيد است انصافاً کتاب مفيدی است ليکن بهم پاشديگش يک مقدارش هم مال تلخيص شيخ است باز اگر نسخه اصل پيدا بشود که اميدواريم پيدا بشود احتمالاً يک مقدار بهم پاشيدگی کتاب که حالا احتياج به شرح دارد الآن نمی­خواهم وارد توضيحاتش بشوم احتمالاً يک مقدار بهم پاشيدگی کتاب جمع و جور بشود احتمالاً و به هر حال کتاب رجال کشی در ماوراء النهر نوشته شده در حوزه­های علميه نوشته نشده، سبک و سياق حتی مصادرش عمده مصادری که ايشان دارد مقدارش از کوفه­ و اين­هاست مقداری از محمد ابن عيسی ابن، انشاءالله من بايد رجال کشی را جداگانه بررسی بکنيم ظاهرش اين است که مقدار معتنابهش هم از کتاب مناقب الرجال استي يعنی از محمد ابن احمد ابن يحيي از کتاب ايشان است اين راجع به قسمت دوم.

قسمت سوم بحث نسخه شناسی آنچه که در اختيار يعنی آنچه که در اختيار مرحوم کشی بوده آنی که ما الآن در رجال کشی داريم يک يک نسخه­ای يکی دوتا نسخه بسيار معروف اين کتاب نوادر داشته که نسخه احمد ابن ادريس اشعری قمی استاد کلينی کلينی از اين نسخه نقل می­کند احمد ابن ادريس عن محمد ابن احمد، کذالک کلينی از محمد ابن يحيي از محمد ابن احمد نقل می­کند اين دوتا نسخه­ای که از بزرگان قم اند احمد ابن ادريس اشعری و محمد ابن يحيی عطار هردو از اجلاء قم اند اين نسخه را هم و کلينی هم از اين نسخه نقل می­کنند پس اين نسخه يک نسخه­­ای بسيار خوبی است ليکن مرحوم کشی چون اصلاً کشی را ما عرض کرديم ثابت نيست حتی به قم آمده باشد تا نيشابور چرا؟ عياشی آمده قم و نيشابور رفته تا کوفه کوفه و واسط و به اصطلاح بزرگان اصحاب را ديده انصافاً و با بزرگان هم نشسته عياشی با بزرگان، کشی بيشتر همان دور و بر ماوراء النهر بوده تا نيشابور خيلی هم با بزرگان رابطه، اصلاً انشاءالله توضيح می­دهيم، کشی مشايخ بزرگ و مشهور کم دارد حدود شايد پنجا و يک، پنجا و دو نفر مشايخش اند، مشاهيرشان خيلی کم اند مشهورشان مثلی همين عياشی است مثلاً مشاهير کم دارد اما مشايخ متوسط، يکی از مشايخ ايشان می­خواهيد بياريد شما در همين رجال کشی بيارين خطلی يا خُطلی يا خَطلی عن احمد ابن ادريس عن محمد ابن احمد اين بياريد شايد در حدود سی مورد اين طوری است سی مورد کمتر اين شخص اين نسخه را به سمرقند بوده همين عباس ابن ابراهيم، ابراهيم ابن عباس بياريد کلمه الخطلی را بياريد ديگر چون منحصر به همين است تقريباً، عن احمد ابن ادريس يک مورد دارد محمد ابن يحيي بيشتر از احمد ابن ادريس است،

س: خب الآن آوردم کدام­ها را، همه را بخوانم

ج: نه يکی دو مورد، يک موردش را بخوانيد

س: مثلاً اولين مورد جلد 1 صفحه 6 شماره 3

ج: نه آن صفحه شش­اش کليات است نه برويد در طبقات در وسط آن چيز است تقريباً حالت مثلاً اعرفوا منازل الرجال عنا،

س: همين

ج: می­دانم نه آن خيلی تراجم نيست آن مناقب الرجال نيست شايد در مقدمه مناقب الرجال اين اعرفوا منازل الرجال يکش هم همين است از همين راه است نه مثلاً در ترجمه­ها برويد،

س: بلی جلد 1 صفحه 341 شماره 202 ابراهيم ابن محمد ابن الخطلی قال

ج: ببينيد ابراهيم ابن، ابوالعباس ابراهيم ابن محمد الخطلی البته اين خَطلی هم گفته شده خُطلی هم گفته شده اين هم سرش اين است حتی جغرافی­دانها هم اطلاع­شان کم، بعضی­هاشان که نوشته اطراف نمی­دانم مرو است بلخ است، خطل حتی ضبط خَطل(با سکون ط) هم شده اما ضبطش درست نيست خُطَّل بايد با خُطُّل و مرو هم نيست، خراسان چون مرو جزو خراسان است، خراسان هم نيست ماوراء جيحون و سيحون است و اسم يک منطقه هم نيست مثل خراسان اسم يک به اصطلاح دشت بزرگی است يک فلات بزرگی است به نام خراسان که اسم يک شهری دهی ما الآن به نام خراسان نداريم خراسان اسم الآن مثلاً استان است سه­تا استان اين خطل يا خَطل اين جزو مناطقی بوده که تقرباً بين وراء النهر قبل از چين و زير مثلاً مغولستان قرار گرفته اين­ها ما اطلاعات ما اصولاً حتی جغرافی­دان­ها از اين­جا کم است دهاتش را مسلط نيستند ايشان از آن­جاست از ماوراء النهر است ببينيد اين منشأ نکته را می­خواستم عرض کنم اين نسخه الآن به لحاظ تاريخی واضح است، بخوانيد عن احمد ابن ادريس

س: خطل را فقط اين چيز ظاهراً ضبط خُطَّل کرده بعض کتب چيز مثلاً مراسب الاطلاع گفته به ضم ثم الفتح و التشديد،

ج: نه خَطل هم دارد حالا شما از اين کتاب معجم البلدان بخوانيد خَطل

س: معجم البلدان می­گويد به ضم اوله و تشديد ثانيه و فتحه، خُطَّل

ج: خب بعدش

س: قال البشاری کورة واسعة کثيره

ج: کُورة واسعه

س: کثيرة المدن،

ج: اما اسم بلند نبودند

س: و منهم ينسبها الی بلخ،

ج: بلخ خراسان است اشتباه است،

س: و بذلک خطأ انها خلف جيجون

ج: خلف جيحون می­­شود ماوراء النهر و هی و اضافتها الی هيطل و هو ماوراء النهر اوجب،

ج: منطقه حياطله، بعد در کتاب انساب ثمانی بياريد خطلی را بياريد دو سه­تا ضبط می­­کند انساب ثمانی را بياريد،

س: البته اين معجم

23: 35

هم می­گويد بضم اوله و تشديد ثانيه

ج: اين ضبطش بهتر است اما خَطلی هم گفته شده

س: بالتشديد ضبط ديگر کرده می­­گويد و تشديد ثانيه و ضمه،

ج: آن هم آمده خُطُّل و خُطَّل گفتم من اگر ضبط را نگاه کنيد، خُطُّل و خُطَّل هردوش گفته شده

س: انواعی که ممکن بوده بالاخره خُطَّل

س:

45: 35

ج: چون خبر نداشتند به هر حال، جعل است ديگر جعل فرق نمی­کند هرچه می­خواهی بگو،

س: کجا فرموديد بخوانم

ج: انساب ثمانيه الانساب ثمانيه نگاه کنيد، آن وقت می­گويد پادشاهش هم خطلان شاه است اصلاً آن­جا خطلان شاه دارد می­گويد اين لفظ فارسی است خطل، الف و نون مال جمع است مثل مردان در لغت فارسی،

س: بلی خطلان

س: اين باشد احتمال تشديد ضعيف می­شود،

ج: بلی اگر خطلان شاه باشد، به هر حال چون بلد نيستيم گفت هرچه دل­­تان می­خواهد بگوييد و الا،

س: چون نيست خواجه حافظ معذور دارد ما را

ج: معذور دارد ما را حالا انساب ثمانی را بياريد

س: بلی در انساب

ج: خ ط ل،

س: بلی يک سری آدم­ها خُطّلی را اسم برده

ج: اولش اولش

س: اما ببينم کجا ضبط کرده بلی می­گويد که باب الخاء و الطاء الخُطَّلی اختلف مشايخنا

ج: ببينيد اختلف مشايخنا اصلاً چون نمی­شناختند آن­جا را همان چون نيست خواجه حافظ بلی اصلاً آن مناطق آن بالای به اصطلاح ماوراء النهر خيلی سرد خيلی وضع عجيب در اين کتاب ابن بتوطه را من دقيقاً نمی­دانم آن مناطق هست همان مناطق خارزم است اما نمی­دانم کجاست؟ نزديک مغولستان است نزديک کجاست می­گويد اين قدر اين­­جا سرد است که من که می­خواستم سوار به آن­جا باشم چندين لباس را به من پوشاندند، لباس را می­گويد اين قدر زياد لباس پوشاندم که ديگر نمی­توانستم سوار بشم من را بلند کردند رو اسب گذاشتند اصلاً مجسمه شدم،

س: کنار کوه

ج: مثل کوهی نمی­دانم کجاست حالا همان نزديکهای خارزم ابن بتوته در سفرنامه­اش دارد نوشته اين قدر به من لباس پوشاندند که ديگر تکان نمی­­توانستم دست و پام همين جور صاف مانده بود تکان، من برداشتند همين طور گذاشتند روی اسب نمی­توانستم سوار اسب بشوم اصلاً از کثرت لباسی که آن­جا پوشيدم بلی بابا،

س: عرض شود که بعد ايشان می­گويد که بعضهم کان يقول هی الی حالا خطان، خطلان،

ج: خطلان شاه ديگر بلی،

س: بلاد مجتمعه وراء بلخ،

ج: اشتباه است،

س: و بعضهم يقول هی بضم الخاء و التاء منقوطه اثنتين

ج: آن ختلان شاه است عرض کردم ختلی است آن ختلان شاه است،

س: بلی، حتی رأيت ان الخُطَّلی بضم الخاء و الطاء المشدده قرية علی طريق خراسان اذا خرجت من بغداد بنواح الدسکوره،

ج: اين اصلاً ظاهراً ربطی به آن­­جا ندارد اسمش خطّلی بوده بلی بفرماييد، خود سمعانی عجيب است تمام اين­­ها را خيلی *دهات* رفته خراسان و ماوراء النهر خيلی عجيب است در طلب حديث واقعاً فوق العاده است اين سمعانی،

س: ديگر بحث چيز را ول می­­کند بحثی اين­که که از کجا آمده؟ و روی همان اولی به خطلان اصلاً می­زند،

ج: بلی به صورت خطلی ديگر

س: خطلی می­­شود

ج: بايد به خطلی بشود عرض کردم ليکن من به نظرم آنی که معروف است خُطَّلی است حالا آن بحث­هاش باشد آن چون نسبت و اين­هاست آنی که الآن من می­خواهم متعرض بشوم اين است آن نکات فنی کار اين است اين خطلی استاد کشی اين را الآن ما نمی­شناسيم مثلاً اين در ترجمه که بود اين؟ يا همين خطلی را در معجم الرجال آقای خويي بياريد،

س: با مدخل خود همين ابراهيم ابن محمد،

ج: نه ندارد مدخل نه فکر نمی­­کنم داشته باشد، در همان مثلاً همين از کشی که نقل می­کند جای که از کشی نقل می­کند، در معجم اين مثلاً در ترجمه که بود الآن خوانديم؟

س: اين در ترجمه

ج: صدير بود،

س: حذيمه ابن ثابت، نمی­­دانم در مدخل که که زده اجازه بدهيد؟

ج: از احمد ابن ادريس عن محمد ابن احمد

س: حالا برود احمد ابن ادريس قال محمد ابن احمد قال حدثنی حسن ابن علی کوفی عن العباس ابن عامر از سيف ابن عميره، عن جارود ابن منذر عن ابی عبدالله عليه السلام ما

45: 39

حتی بُعث الينا المختار

ج: بَعث الينا

س: بعث الينا المختار

ج: خب ببينيد بعث الينا المختار اين در فضل مختار است اين ربطی به رجال ندارد معلوم شد چه می­­خواستم بگويم اين ربطی به رجال ندارد مثلاً آن راوی حديث نيست اين مناقب تراجم است يعنی مثلاً فضائل آن افراد، مراد اين است از اين مثلاً از همين نسخه کتاب کشی ديگران هم نقل کردند، مختارنامه که می­آيد در احوالات مختار عبارت کشی را می­آورد اما نه به عنوان راوی، به عنوان تراجيم و به عنوان مدايح آن آنچه که در مدح آن اين­ها بيشتر تراجم و تاريخ است ربطی به اصطلاح رجالی من می­خواستم اين نکته را عرض کنم حالا همين را همين حتی بعث الينا را در کتاب آقای خويي *بياريد،*

س: آقای خويي اين ابراهيم ابن محمد را مدخل زده اين جوری، 265 جلد 1 صفحه 259 ابراهيم ابن محمد ابن عباس الخطلی مساوی است با ابراهيم ابن مختار يروی عن

ج: يروِی

س: يروِی عن سعد ابن عبدالله و غيره من القميين و عن علی ابن الحسن ابن فضال و کان رجلاً صالحاً

ج: اين چيز زده شيخ طوسی است رجال شيخ طوسی است

س: رجال شيخ فيمن لم يرو عنهم عليهم السلام

ج: اين شيخ از کشی گرفته

س: و هو شيخ الکشی روی عنه فی عدة موارد منها فی فضل الرواية و الحديث و روی هم فی جميع هذه الموارد عن احمد ابن ادريس القمي،

ج: ادريس احمد ابن ادريس، يعنی اين حالا البته شيخ نوشته رجل صالح حالا شما در همان ترجمه مختار اين روايت کشی را بياريد،

س: رجال حديث

ج: در معجم رجال حديث ترجمه مختار

س: مختار مختار چه؟

ج: مختار ابن ابی عبيده

س: ثقفی

ج: يا صدير در ترجمه صدير هم دارد به نظرم همان مختار را بياريد

س: راوی نبوده آورده است آقای خويي

ج: بلی بلی چون در کشی آمده،

س: کشی آمده،

ج: کشی نقل از کشی را بياريد،

س: مختار را نسبتاً هم چيز کرده، بحث چيزش هم کردند بحث تاريخی فی الجمله­ای هم کردند

ج: بلی می­دانم نه بحث حالا رجالی نه می­خواهم اين حديث را

س:

8: 42

دستگاه من داغ می­­کند

ج: نه من می­خواهم ارزيابی آقای خويي را بگويم احديثی را که آقای خويي نقل می­کند از رجال کشی در سندش اين ابراهيم ابن محمد چه کار می­کند ايشان،

س: اسم صدير را بيارم

ج: صدير هم از آن دارد صدير عصيدة بکل لوم اين مال همين ابراهيم ابن محمد ابن عباس است به قول ايشان ابراهيم ابن عبدالواحد،

س: من می­خواهم اين­جا عبارت آقای خويي را دارم می­خوانم تا برسم به آن­جا که روايت قادحه­ای روايتی از ايشان آورده باشد،

ج: و روی الکشی، قال الکشی صدير فلان بعد می­آورد روايت ايشان را

س: نه اين­جا دوتا نقدی که ايشان از کشی دارد در متن در ذم همين صدير

ج: صدير عصيدة بکل لوم ندارد؟

س: بلی اين ما عن محمد ابن مسعود است،

ج: آن از علی ابن محمد نقل می­کند

س: بلی که ايشان

ج: آن علی ابن محمد ابن فيروزان، من می­خواستم آن کتاب را دو راه دارد دو راه اساسی دارد مرحوم کشی يکی از راه علی ابن محمد ابن فيروزان قمی نقل می­کند، يکی از راه همين ابراهيم خطلی پس مختار را بياريد آن­جای که ابراهيم خطلی دارد، متوجه شديد چه می­خواهم بگويم جاهای که کشی از ابراهيم خطلی نقل می­کند از احمد ابن ادريس از محمد ابن احمد،

س: آری گفتند آقای خويي اين­­جا قضاوت

ج: قضاوت ايشان ارزيابی ايشان چه جوری است؟ البته اين­که شيخ گفته کان رجلاً صالحاً احتمال دارد آقای خويي اين را توثيق حساب کرده باشد اين که شيخ دارد رجلاً صالحاً احتمال توثيق دارد،

س: پس من دارم حتی در خود

10: 44

 آقای خويي نگاه می­کنم

ج: نه ايشان در ترجمه مختار و قال الکشی بعد عبارت کشی را می­آورد يکی يکی روايت ايشان را می­آورد جدا هم می­کند

س: حالا من يکدانه پيدا کردم اين­جا در يونس

ج: خب آن­هم باشد

س: يونس ابن عبدالرحمن

ج: از همين ابراهيم است ديگر

س: بلی حدثنی ابراهيم ابن مختار ابن محمد ابن عباس عن علی ابن الحسن

ج: البته اين حالا ابراهيم مختار بوده يا محمد بوده احتمالاً نسخه خرابی دارد گفتم کشی خيلی خرابی دارد احتمال دارد که اصلاً اين محمد باشد چون فقط يک مورد به نظرم هست مختار است بقيه­اش محمد است،

س: بر می­­گرداند می­­گويند احتمالاً همان حضرت عالی فرموديد به خاطر همين باشد، ايشان می­گويد اقول هذه الرواية صحيحة بناءً علی ان ابراهيم ابن محتار ابن محمد ابن العباس هو ابراهيم ابن محمد العباس العطلی الثقه،

ج: الثقه توثيق ندارد همينی شيخ که گفته و کان صالحاً

س: بلی خلاصه­اش اين جوری توصيف می­کند آقای خويي

ج: بلی ايشان دارد و کان صالحاً و عنوان تعبيری که ايشان دارد به عنوان کان صالحاً بلی بفرماييد، پس معلوم می­شود قبول کرد آقای خويي

س: بلی

ج: پس اين به لحاظ اين از شيخ توثيق گرفته حالا غير از توثيق شيخ، حالا اگر توثيق باشد غير از آن البته ما يک تأملی داريم که احتمالاً کلاً اين مشايخی که شيخ مثل حمدويه مثل همين ابراهيم چند نفر ديگر هم هستند که از مشايخ ايشان هستند اصولاً بعيد نيست که کلاً از کتاب کشی گرفتند قسمت­­های است که به ما نرسيده،

س: ببخشيد در رجال تعبير رجلاً صالحاً دارد کافی نيست همين

ج: نه رجال می­گويم شيخ اين را مثلاً اين را از کتاب کشی اصل گرفته اصلاً

س: اين تعبير صالح را آقايون کافی ندانستند؟

ج: می­­­گويم عرض کردم حالا بنابراين که قبول بکنيم، دقت بکنيد احتمالاً اصل اين توثيقات برگرده به کتاب کشی چون شيخ به کتاب کشی متأثر است يعنی مسلم است به کتاب کشی متأثر است اما به لحاظ فن فهرستی ما ظاهراً نسخه­ای از نسخه مشهور نوادر الحکمه را اين مرحوم ابراهيم خطلی آورده به ماوراء النهر مقدار نسبتاً معتنابهی از کتاب نوادر الحکمه را ايشان نقل می­کند و انصافاً اين نقل­هاي كه الآن در كشي هست مثلاً در فضيلت مختار انصافاً وقتي نگاه بكنيم به همين كتاب مناقب الرجال بيشتر مي­­خورد دقت فرموديد مي­­خورد انصافاً اين يك نكته.

نكته ديگر اين­­كه مرحوم كشي مقدار زيادي آن شايد بيشتر باشد از شخصي به نام علي ابن محمد ابن فيروزان القمي نقل مي­­كند خودش نه محمد ابن مسعود اين علي ابن محمد ابن فيروزان را بياريد، اين­جا هم ظاهراً مرحوم كشي قدس الله سره يعني به اصطلاح مرحوم شيخ عبارتي را كه در باب ابن فيروزان دارد ظاهراً ايشان هم از همين كتاب كشي گرفته، علي ابن محمد ابن فيروزان القمي،

س: بلي در رجال شيخ طوسي عبارت يكني ابالحسن كان مقيماً بكش،

ج: كثيرالرواية نه كثيرالرواية هم دارد

س: بلي عرض كردم، القمي كثيرالرواية

ج: القمي كثيرالرواية كان مقيماً بكش ظاهراً مراد مرحوم شيخ اين را هم من توضيح بدهم شيخ طوسي از كثيرالروايه شايد اين باشد كه ايشان خودش تأليف ندارد آثار قم را آورده به كش حالا انشاءالله تعالي ما در بحث آن­­جا كه برسيم مي­گوييم كه چه آثاري، چون علي ابن محمد ابن فيروزان را كه آدم نگاه مي­كند مثلاً كتاب احمد ابن عيسي را ايشان نقل مي­كند، برادري دارد به نام عبدالله ابن محمد ابن عيسي ايشان نقل مي­كند در يك مورد دارد علي ابن محمد ابن عيسي كه من در حاشيه كشي نوشتم اين غلط است صوابش علي نيست عبدالله است، عبدالله ابن محمد ابن عيسي مقداري اين تعبير خيلي دقيقي است مرحوم شيخ دارد كثيرالرواية يعني ايشان به اصطلاح آثار قم را آورده البته ما الآن ايشان را كلاً نمي­شناسيم يعني علي ابن محمد ابن فيروزان و يك نكته­اي را هم من كراراً عرض كردم دقت كنيد ما نسبت به مشايخ قم اطلاعات مان اصولاً كم است اين موجب نقضي نشود كلاً اطلاعات ما راجع به مشايخ قم كم است فوق العاده چون اين­­ها خيلي­هايشان از مشايخي بودند كه كتاب نداشتند نجاشي اين­ها را ننوشته شيخ هم در مصادر پيدا نكرده شيخ هم نياورده، نه در فهرست آمدند و نه در محور كتب رجال و ما داريم انشاءالله تعالي اگر اين كتاب تاريخ قم كاملش پيدا بشود فصل شانزدهم اين كتاب در مشايخ قم است آن اگر پيدا بشود خيلي باب جديدي را براي ما باز مي­كند آفاق جديد را براي ما و لذا اگر ما مثل علي ابن محمد ابن فيروزان را نمي­شناسيم انصافاً مشكل ندارد مشايخ قم كلاً كم مي­شناسيم مشايخ كش و سمرقند و ماوراء النهر هم ظاهراً به بركت كشي است شيخ هم در رجال آورده از كشي گرفته، دقت مي­فرمايد ظاهر البته الآن اين مطالب در كتاب كشي فعلي موجود نيست مثلاً علي ابن محمد كان كثيرالرواية كان مقيم اين در كتاب كشي فعلي نيست،

س: در اصلش بوده شيخ

ج: شيخ از آن­ها گرفته اين­كه مثلاً ابراهيم ابن محمد خطلي كان صالحاً اين را ظاهراً از آن­جا، حمدويه ابن نسير و محمد ابن نسير اين مشايخ كش و سمرقند را كه مرحوم شيخ توثيق كرده ظاهراً مصدرش كتاب كشي است همان نسخه اصل كه متأسفانه الآن به ما نرسيده و ما ظاهراً فعلاً از راه شيخ اين كار نسبت به مشايخ قم نشده اين نكته فني، آن مشايخ كش و سمرقند هم صاحب تأليف نبودند نجاشي اسم نبرده دقت مي­فرماييد نجاشي اسم آن­ها را نبرده و معلوم مي­شود علي ابن محمد الآن اگر نگاه بكنيد همين كتاب كشي را بياريد عده­اي از مشايخ قم ايشان از ايشان نقل مي­كند البته كتاب كشي موجود الآن مشكلات دارد يكي از مشكلاتش هم همين است در عده­اي از موارد ابتداء به اسم علي ابن محمد شده اين معنايش اين است كه كشي ايشان را درك كرده خيلي بعيد است ظاهراً در اكثر جاها محمد ابن مسعود عن علي ابن محمد و لذا ما يك مشكل داريم تا نسخه اصل پيدا نشود اين مشكل ما حل نمي­شود آيا دقيقاً مرحوم كشي از ايشان نقل كرده يا نه؟ آن وقت به لحاظ نسخه­شناسي انصافاً اين نسخه جزء نسخ معروف نيست حالا ممكن است اين جاهاي كه علي ابن محمد هست بياريد در كشي در مثل آقاي خويي ببين چه كار كرده؟ اما به نظرم در ذهنم الآن اين است كه آقاي خويي مي­گويد لجهالة محمد ابن علي ابن فيروزان به نظرم،

س: به نظر من هم گفته،

ج: به نظرم در ذهنم الآن اين است حضور ذهن دقيق ندارم ديگر تقريباً آلزايمر هم يواش يواش شروع كرديم به نظرم مي­گويد و السند ضعيف، مواردي كه علي ابن محمد ابن فيروزان، محمد ابن يا علي ابن محمد تنها از محمد ابن احمد نقل مي­كند علي ابن محمد يك مورد هم داريم علي ابن محمد ابن يزيد فيروزاني كه حالا احتمالاً اسم جدش احتمالاً شايد يزيد ملقب به فيروزان بوده و اصلش عجم بوده بعد عربي­­اش يزيد كرده نمي­دانيم حالا به هر حال، يك مورد هم اين جوري است و الا بيشتر علي ابن محمد ابن فيروزان بعضي­ها هم القمي دارد،

ج: اول كتاب 1 يك صفحه 289 در ترجمه ابراهيم ابن هاشم در يك حديثي را آورده بعد ايشان مي­گويد كه اقول الرواية الاولي مادحة و الثانية ذامة و في سند كلتيهما علي ابن محمد ابن فيروزان و هو لم يوثق،

ج: عرض كردم در ذهنم هست كه ايشان اشكال مي­كند يك نكته هم راجع به علي ابن محمد ابن فيروزان در معجم الحديث همين عنوان را بياريد علي ابن محمد ابن فيروزان چون خودش عنوان دارد،

س: خود ايشان

ج: خد آقاي خويي

س: مثلاً در مدخل خالد ابن جليل دوباره همين را گفته لم يوثق

ج: عرض كردم در ذهنم الآن هست كه ايشان يعني اين روايت را ايشان اشكال كرده آن وقت ما راه فهرستي­مان اين است چون كتاب فوق العاده مشهور بوده و شيخ هم قبول كرده كه ايشان كثيرالروايه در كش بوده ظاهراً اعتماد رو نسخه است ظاهراً يعني از راه فهرستي اگر ضميمه بكنيم شهرت كتاب را و مقدارش شايد مقداري كه در كتاب كشي از محمد ابن احمد توسط ابن فيروزان آمده بيشتر است يعني علي ابن محمد ابن فيروزان بيشتر است تا آن مواردي كه ابراهيم ابن محمد خطلي نقل كرده خود عنوان علي ابن محمد ابن فيروزان را بياريد،

س: بلي جلد 13 صفحه 169

ج: دقت كنيد

س: شماره 8473 علي ابن محمد ابن فيروزان القمي كثيرالرواية يكني ابالحسن كان مقيماً بكش رجال الشيخ فيمن لم عنهم عليهم­السلام

س: قمي بوده و مقيم كش

ج: نه كثيرالرواية يعني كتب قمي­ها را براي كش آورده براي سمرقند آن وقت مثل محمد ابن مسعود هم بهش اعتماد كرده،

س: اعتماد كرده به همان سلماي شما كه فرموديد

ج: غرضم دقت نه اين كثيرالروايه يعني قبول كرده نه تأليف ندارد كانما كتب قمي­ها را آورده و مثل محمد ابن مسعود كه فوق العاده مرد دقيقي است ايشان رو اين نسخه­ها اعتماد كرده راهي كه ما، اين فرقي بين طريق فهرستي و رجالي بعد آقاي خويي يك عبارتي دارد بفرماييد،

س: پس كثيرالروايه يعني كتابها را منتقل كرده،

ج: منتقل مي­­خواستم اين را خودش تأليف ندارد و لذا هم نجاشي شرح حالش ندارد چون تأليف ندارد

س: ايشان دو سه­تا خبر مي­آورند كه كشي نقل كرده بعد

ج: بعد مي­گويند بلي

س:

40: 54

حمدويه علي ابن محمد ابن فيروزان عن مالك

ج: مالك ابن اعين،

س: ان قوله كان معتمداً عليه

ج: ايشان مي­گويد از اين سؤالي كه حمدويه كرده معلوم مي­شود كه علي ابن محمد شخصيتي بوده كه حمدويه كه استاد كشي است از ايشان سؤال كرد، حالا اين را بياريد مالك ابن اعين اين را در كشي بياريد مالك ابن اعين جهني در كشي در ترجمه مالك ابن اعين دارد، اين مي­گويد از اين­كه ازش پرسيد، چون در كتاب كشي زياد دارد كه محمد ابن مسعود مي­گويد سئلت ابن فضال عن فلان، مي­گويد از اين­كه مي­گويد سئلت يعني اين شخصيتي بوده كه ازش مثل او سؤال بكند مي­­گويد از اين­كه حمدويه مي­گويد سئلت اين آقاي علي ابن محمد را راجع به مالك ابن اعين معلوم مي­شود ايشان شخصيتي بوده بخوان عبارت را، حمدويه قال

س: عرض شود كه مالك ابن اعين جهني،

ج: حمدويه قال،

س: حمدويه ابن نسير قال سمعت علي ابن محمد ابن

ج: من تعجب مي­كنم از آقاي خويي اين احتمالاً ديگران به ايشان گفت ايشان نبايد يعني شأن ايشان اجل است مي­گويد سمعت نمي­گويد سئلت، يظهر من سؤاله عن علي ابن محمد كه اعتماد اين اگر سئلت بود خيلي قبيح است،

س: سمعت دارد

ج: سمعت دارد،

س: نسخه بدل هم ندارد

س: حالا همين كه حكايت قولش كرده بازهم نشانه

ج: نه نشان آقاي اين هم در اين­جا دارد هم در سليمان ديلمي، در سليمان ديلمي به نظرم محمد ابن مسعود قالوا قال علي ابن محمد انه من الغلات الكبار آقاي قاموس دارد يظهر من كلام كشي در حمدويه و در آن مالك ابن اعين و در سليمان كان يكشف عن اطلاعه علي الرجال اين خوب است اين حرف خوب است اما گفته، نگفته سئلت وقتي مي­­گويد سئلت يعني اعتماد، بعدش هم نگفته حدثني اين اصطلاح بوده سمعت يعني در مجلس از ايشان يك حرفي گفت، چون اگر حدثني بود يعني شرايط تحديث و بسم­الله مي­گفت اسمع و حدث،

س: مجلس املاء يا در مجلس روضه بوده

ج: نه مجلس روضه نشسته بودند سمعت البته اين هست راجع به سليمان ديلمي ايشان مي­گويد من الغلات الكبار شواهد زياد است حالا من وارد بحث سليمان نمي­شوم خودش و پسرش محمد ابن سليمان اما راجع به مالك ابن اعين جهني بخوانيد انصافاً نشان مي­دهد اين مطلب آقاي تستري درست است آقاي خويي تعبير به سؤال كرده اين درست نيست ليكن اين دلالت مي­كند كه ايشان دقيق است اين انصافاً درست است، همين كلامي را كه گفته عبارتش را بخوانيد مالك ابن چون نقل شده كه زراره كه برادري به نام مالك دارد كه گفتند سني هم هست و اين اسمش شبيه اسم آن را ديگر مالك ابن اعين زراره ابن اعين، ايشان آمده مي­گويد نه اصلاً اين مالك ابن اعين برادر زراره نيست اين يك نفر ديگر اهل بصره است اصلاً اهل كوفه نيست مالك ابن، اين دقتش است انصافاً حقاً يقال نشان مي­دهد مرد مطلعي است يدل علي اطلاعه علي الرجال اين را قبول كرديم ولو به صيغه سؤال نيست صيغه سمع، بلي آقا بخوان عبارتش را،

س: مالك ابن اعين جهنمي و هو ابن اعين و ليس من اخوة زراره

ج: و ليس آن برادر خيلي لطيف است چون زراره هم نسبت داد البته بعضي­ها گفتند نه نسبت دادند برادري به نام مالك كه اهل سنت بوده مالك ابن اعين اين ظرافت كار كه اين ليس ابن اعين اخا زراره و انما هو بخوانيد،

س: و انما هو

ج: بصري،

س: و هو بصري

ج: و هو بصري اين انصافاً آن درباره سليمان ديلمي گفته من الغلات الكبار چون خيلي معروف است حالا شخصيت هم اصلاً آن ديلمي هم نيست خودش سليمان اصلاً ديلمي نيست اهل كوفه است از بچيله است اصلاً مي­رفته شمال ايران، آدم فروش بوده برده فروش بوده برده مي­آورده مي­فروخته بهش گفتند ديلمي چون به ديله مي­رفته برده از ديلم مي­آورده حالا ديگر اين يك شرحي دارد كه اين احتمالاً شايد غلو سياسي هم باشد چون مناطق دور دست و كوهستان­ها مال همين غلو سياسي و اين حالا يك شرحي دارد كه الآن جاش اين­جا نيست در سليمان ديلمي خيلي حرفش دقيق، اما در اينجا خيلي دقيق است كه اين مالك ابن اعين اصلاً برادر زراره نيست آن اصلاً كوفي است آن اصلاً شيباني است از بني شيبان است اين جهني است، از جهينه است و اهل بصره است و اين غير از آن است اصلاً كلاً اين نشان مي­دهد كه انصافاً مطلع است قبول است اين مطلع است لا اقل براي ماها الآن اطلاع حساب مي­شود ديگر اما سؤال نيست سمعت نه اين­كه از او پرسيده راجع به اين چه مي­خواهي بگويي اگر سؤال بود يظهر منه اعتماه علي الرجل اين در نمي­آيد از سمعت اما اطلاعه علي الرجال در مي­آيد ديگر من خسته شدم يك كم ديگر بحث دارد كه انشاءالله شب ديگر انشاءالله تمامش مي­كنيم به هر حال اين مطلب در بحث­هاي ما تأثيرگذار است يعني انصافاً كتاب نوادر الحكمه كتاب معروف و اين كتاب يك فصلش مناقب الرجال است و اين مناقب الرجال آن قسمتي كه الآن ما اطلاع داريم رسماً اطلاع مداريم مدايح اشخاص است توصيفات اشخاص است،

س: رجال نيست

ج: رجال مصطلح راوي و اين­ها نيست يك جهات ديگري است كه بايد بعد انشاءالله متعرض بشوم اما اين كتاب قطعاً در اختيار شيخ و نجاشي بوده و اين كتاب الآن هم تأثيرگذار است،

س: نوادر الحكمه،

ج: به خاطر اين­­كه در كشي آمده الآن آقاي خويي نوادر را آورده، يعني تمام اين قسمت­هاي نوادر الحكمه در كشي، تمامش كه نه قسمت­هايش در كشي آمده آن­ها هم در كتاب آقاي خويي آمده يعني الي يومنا هذا ما هنوز روي بخش مي­كنيم ليكن توجه نداشتيم كه اين كتاب مناقب الرجال از نوادر الحكمه است روشن شد پس آيا اين كتاب موجود بوده بلي اين كتاب تأثيرگذار بوده تا زمان شيخ و نجاشي بلي، اما آيا كتاب رجال مصطلح است؟ الآن روشن نيست بيشتر و سبكش هم سبك روايات است طريقه­اي كه قديم مثل بخاري تاريخش و اين­ها روايات است سبكش سبك روايات است آيا ايشان غير از اين نكته تراجم و شرح حال و مثلاً توثيقات و توصيفات بيشتر آيا ايشان نكات ديگر رجالي هم داشته احتمال مي­دهيم يك نكته رجالي ديگر داشته كه چون احتمال است بايد بعد انشاءالله توضيح بدهم

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين